

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«المقام الثاني في دوران الأمر بين الأقل و الأكثر الارتباطيين».

مقام دوم: اقل و اکثر ارتباطی

در این مقام تنها از قسم ارتباطی بحث می شود نه استقلال علی علت آن نیز واضح است، اقل و اکثر استقلالی مکلف به در آن یقینی است که اقل است و انحلال در آن قطعی است، نسبت به اکثر بلا شک برائت جاری است. تعریف این مقام نیز واضح است اقل و اکثر در واجبی است که دو قسم با هم در ارتباط هستند و گاهی از آن به واجب ارتباطی تعبیر می کنند. واجبی است که امتثال بعض در گرو امتثال بعض دیگر است؛ مثلا ما نمی دانیم که آیا در نماز، سوره جزء نماز هست؟ آیا نماز مرکب از نه جزء است یا اینکه نه، مرکب از ده جزء است و سوره هم جزئیت برای نماز دارد.

همانطوری که ما واجب ارتباطی داریم حرام ارتباطی هم داریم. حرام ارتباطی یعنی آنی که معصیت بعضی مرتبط به معصیت بعض دیگر و جزء دیگر است. حالا در اقل و اکثر ارتباطی ما نمی دانیم که سوره جزئیت برای نماز دارد یا خیر، چه باید بکنیم؟ بین اصولیین سه نظریه وجود دارد:

1. نظریه اول این است که ما باید احتیاط کنیم هم عقلا هم نقلا. احتیاط عقلي و احتیاط شرعي جاری است.
2. نظریه دوم که شیخ انصاری اعلي الله مقامه الشریف در کتاب رسائل قائل شدند عبارت از برائت عقلي و برائت نقلي است. هم عقلا و هم شرعا ما برائت جاری کنیم.
3. نظریه سوم تفصیلی است که مرحوم آخوند خراسانی می دهند. می فرمایند: از نظر عقل ما باید احتیاط کنیم؛ اما از نظر نقل برائت جاری می شود. بین عقل و نقل مرحوم آخوند در اینجا تفصیل می دهند، عقلا احتیاط واجب است، اما شرعا ما برائت جاری می کنیم.

در اثبات ادعای خود مرحوم آخوند دو دلیل را متذکر می شوند:

دلیل اول

دلیل اول که اثبات احتیاط باشد، همان ادعای همیشگی خود را مطرح می کند، اگر تکلیف فعلی من جمیع باشد باید احتیاط

نمود. پس احتیاط عقلا ثابت شد.

کلام مرحوم شیخ

مرحوم شیخ در رسائل ادعا فرموده است که این علم اجمالی انحلال پیدا می‌کند؛ بحث نسبتا دقیقی بین مرحوم شیخ و مرحوم آخوند است. مرحوم شیخ فرموده است: در دوران بین اقل و اکثر تکلیف نسبت به اقل مسلم است. یعنی ما علم تفصیلی داریم به اینکه اقل واجب است علی کلی تقدیر، اعم از اینکه اکثر واجب باشد یا نباشد.

لکن فرقی در این است که اگر اقل مستقلا فقط واجب باشد، مستقلا یعنی جزء دیگری بنام اکثر نباشد. وجوبش یک وجوب نفسی شرعی می‌شود؛ اگر اقل در ضمن وجوب اکثر واجب داشته باشد، وجوبش غیری می‌شود. اگر وجوب اقل مترشح از وجوب اکثر باشد، یعنی چون اکثر واجب است، اقل واجب باشد. وجوبش می‌شود یک وجوب غیری؛ اما علی کل حال چه اکثر واجب باشد چه واجب نباشد، وجوب اقل را ما علم تفصیلی به او داریم تردیدی در او نداریم.

پس نسبت به اقل و وجوب به اقل ما علم تفصیلی داریم شک ما نسبت به وجوب اکثر شک بدوی می‌شود. وقتی اینچنین شد، آن علم اجمالی انحلال پیدا کرد، علم اجمالی ما تبدیل شد به یک علم تفصیلی بوجوب اقل و به یک شک بدوی در وجوب اکثر. این را مرحوم شیخ در کتاب رسائل ادعا فرموده است.

اشکال مرحوم آخوند

مرحوم آخوند می‌فرماید: انحلال دو اشکال دارد: اشکال اول این است که مستلزم خلف است و اشکال دوم این است که مستلزم تناقض است. البته بعضی‌ها خواستند بفرمایند: این اشکال دوم تفصیل برای اشکال اول است؛ اما اینچنین نیست. مرحوم آخوند دو تا اشکال در اینجا به انحلال دارند.

اشکال اول، اشکال خلف است. مراد از این که در اینجا خلف لازم می‌آید، این است که می‌فرمایند: اگر اقل بخواهد وجوب داشته باشد و وجوب اقل بخواهد مسلم باشد، این متوقف است بر اینکه تکلیف مطلقا منجز باشد، ما برای اینکه بگوییم، این اقل وجوبش فعلیت دارد و مسلم است. مرحوم آخوند می‌فرماید: این توقف دارد بر اینکه تکلیف مطلقا یعنی علی کل تقدیر منجز باشد. یعنی چه تکلیف از اول متوجه خود اقل باشد چه تکلیف از اول متوجه اکثر شده باشد. پس این قسمت روشن شد که اگر اقل بخواهد وجوب فعلی داشته باشد و بالفعل واجب باشد، این لازمه‌اش این است که تکلیف علی کل حال و به تعبیر خود ایشان مطلقا منجز باشد.

در حالی که طبق این انحلالی که شما درست کردید، لزوم اقل مستلزم عدم تنجز تکلیف مطلقا شده است. شما انحلال درست کردید انحلال معنایش این است که تکلیف نسبت به اقل تنجز دارد و نسبت به اکثر تنجز ندارد. انحلال معنایش این است که تنجز و لزوم اقل مستلزم عدم تنجز اکثر باشد، در حالی که لزوم اقل متوقف است بر تنجز تکلیف به نحو مطلق، یعنی تکلیف مطلقا منجز باشد و لو اینکه متعلق به اکثر باشد. به دیگر عبارت، قبل از انحلال فرضی که ما داریم این است که شما اینطور فرض می‌کنید، می‌گویید ما تکلیف را نسبت به اقل علی کل حال می‌دانیم.

شما تصور کرده اید تکلیف نسبت به اقل قطعی است، در حالی که خلف فرض است معلوم نیست تکلیف قطعی باشد ممکن است تکلیف فقط در اکثر باشد. این خلف است.

اشکال دوم، این نظریه مستلزم تناقض است. تناقض به این معنا است که از انحلال عدم انحلال لازم می آید. چراکه قبل از انحلال وجوب اقل علی کل تقدیر نیست، وقتی می گوئید: انحلال است یعنی اقل علی کل تقدیر واجب است. پس از انحلال عدم انحلال لازم آمد. این معنایش تناقض است.

نکته اشکال مرحوم آخوند ارتباط بین اقل و اکثر است که فراموشی این نکته سبب خلف یا تناقض است. خلف است چون اقل را قطعی فرض می کنید. تناقض است چون باز با قطعی فرض کردن اقل در جایی که ارتباطی است معنایش عدم ارتباط و باز قطعی نبودن اقل است و انحلال این نتیجه را در پی دارد که از طرفی بگوئید اقل قطعی نیست ولی قطعی است این تناقض است. در مورد متباینین چنین نیست چون ما بعد انحلال پی به یقینی بودن یک طرف می بریم نه اینکه ابتدا یک فرد را مفروض بگیریم و بعد بگوئیم منحل شده است.

به عبارت اخري؛ واقع که الان عوض نمی شود، واقع که دو فرض ندارد که بگوئیم این یک فرضش و این هم یک فرض دیگرش تا اینکه بگوئیم اختلاف دارند و تناقض نیست. می گوئیم واقع را هم می گوئید ثابت علی کل تقدیر منتهی ثابت قبل الانحلال. هم می گوئید غیر ثابت بعد الانحلال. انحلال یک تغییر ماهوی که بوجود نمی آورد یا یک چیزی را کم و زیاد نمی کند که ما بگوئیم چیزی کم و زیاد شد و وحدات تناقض از بین رفت. این تا اینجا دلیل اولی که مرحوم آخوند برای ادعایشان آوردند که احتیاط عقلي است. پس خلاصه دلیل تمسک به علم اجمالی شد و فرمودند انحلالی که شیخ انصاری ادعا کرده آن انحلال را دوتا اشکال مرحوم آخوند به او وارد کردند.

دلیل دوم

دلیل دوم بر وجوب احتیاط عقلي این است که دو تا مطلب در پیش عدلیه و معتزله مسلم است. یک مطلب این است که احکام شرعیه تابع مصالح و مفاسد است. شارع غرضش از واجبات استیفاء مصالح است؛ و غرضش از محرمات دفع مفاسد است. این یک مطلب که احکام شرعیه تابع مصالح و مفاسد است. 2 - واجبات شرعیه الطاف فی الواجبات عقلیه است.

عقل می گوید: قرب الی الله و قرب الی المولی واجب است. تو عبادی، باید تقرب به خدا و به مولای خودت پیدا بکنی و واجبات شرعیه الطاف است در این واجب عقلي. یعنی شارع راه تقرب الی الله راه تحقق این واجب عقلي را برای ما بیان می کند. عقل بنحو کلی می گوید: قرب الی المولی واجب است. شارع می فرماید: «المقرب هی الصلاة، المقرب هو الصوم، المقرب هو الحج، المقرب کذا...»، همین که شارع می آید واجباتی را برای ما بیان می کند، این لطفی در واجبات عقلیه است. بعد از اینکه این دو تا مقدمه روشن شد نتیجه می گیریم که در هر واجبی تحصیل غرض مولا لازم است. بنابراین اگر در یک موردی ما یقین داریم به اینکه مولا یک چیزی را واجب کرده است؛ اما نمی دانیم غرض مولا در ضمن اقل محقق می شود یا در ضمن اکثر، اینجا برای تحصیل غرض باید اکثر را اتیان کنیم.

لذا عقل به ما می گوید: «يجب اتیان الاكثر» از باب تحصیل غرض مولا. دلیل اول کاری به غرض و ملاک و اینها نداریم. در دلیل اول مسئله علم اجمالی مطرح بود، اما در دلیل دوم این دو مقدمه در آن است که بعدا هم می گوئیم بعضی ها در این مقدماتش مناقشه دارند. در دلیل دوم محور را تحصیل مولا قرار می دهیم، مرحوم شیخ هم در رسائل البته این مسئله را دارد. می فرماید: اگر یک مولائی به عبدش گفت: برو یک معجونی، (معجون یعنی یک شیء مرکب از امور متعدده) برو یک معجون از فلان جا برای من بیاور. این عبد رفت آنجا، بعد شک کرد که این معجون نه جزء باید داشته باشد یا ده جزء، عقل می گوید: برای اینکه غرض مولا را بخوای محقق کنی، جزء دهم را بیاور. اینجا هم مسئله همینطور است. این هم دلیل دوم مرحوم آخوند بود.

«المقام الثاني في دوران الأمر بين الأقل والأكثر الارتباطيين».

و الحق أن العلم الإجمالي بثبوت التكليف بينهما أيضا، حق این است که عرض کردیم در این مقام سه قول وجود دارد و مرحوم آخوند قائل به تفصیل است و الحق اینی که علم اجمالی به ثبوت تکلیف بین اقل و اکثر ایضا، یعنی مانند متباینین، «یوجب الاحتیاط عقلا»، موجب احتیاط عقلی است. در سه صفحه بعد می‌فرماید: «و اما النقل»، برائت شرعیه را آخوند در دو سه صفحه بعد بیان می‌کند. عقل می‌گوید: اکثر آورده بشود، «بإتيان الأكثر لتنجزه به»، لتنجز الأكثر به سبب این علم اجمالی، «حيث تعلق بثبوته فعلا»، چون تکلیف تعلق پیدا کرده علم اجمالی به ثبوت تکلیف بالفعل.

مرحوم شیخ ادعای انحلال علم اجمالی کرده است، مرحوم آخوند می‌فرماید: توهم انحلال علم اجمالی، به چه چیزی توهم پیدا کند، به دو چیز:

«و توهم انحلاله إلى العلم بوجوب الأقل تفصيلا»، 1 - به وجوب علم تفصیلی به اقل. «و الشك في وجوب الأكثر بدوا» و شک در وجوب اکثر بدو، خب می‌گوییم این علم تفصیلی به اقل را از کجا آوردید؟ می‌فرماید: «ضرورة لزوم الإتيان بالأقل»، ما باید اقل را بیاوریم یا «لنفسه»، یعنی فقط خود اقل واجب است. اگر وجوب نفسی داشته باشد حتما وجوب نفسی اش هم وجوب نفسی شرعی است. «شرعا أو لغيره»، یعنی وجوب اقل غیري. غیري یعنی وجوب ترشّحي. وجوبی که از وجوب اکثر گرفته، «كذلك أو عقلا»، كذلك یعنی چه؟ شرعاً این شرعاً یعنی مقدمه واجب را ما واجب بدانیم. عقلا یعنی بنا بر اینکه ما مقدمه واجب را واجب ندانیم.

این در ذهن شریفتان هست نزاع در اینکه آیا مقدمه واجب واجب است در چه وجوبی است؟ شرعی است. والا «لا شك ولا خلاف» در اینکه مقدمه واجب وجوب عقلی دارد. ما اگر که مقدمه اکثر است اگر عقل را بگوییم مقدمه واجب واجب وجوب شرعی می‌شود. اگر بگوییم مقدمه واجب واجب نیست همان وجوب عقلی دارد. شیخ می‌خواهد بگوید که وجوب اقل چه نفسی چه غیري مسلم است. حالا غیري اش هر جور می‌خواهد باشد. وجوب اقل چه نفسی چه غیري این مسلم است؛ و معه یعنی مع الانحلال، «لا يوجب تنجزه لو كان متعلقا بالأكثر»، اگر در واقع تکلیف نسبت به اکثر انشاء شده باشد، این انحلال دیگر جلوی تنجز تکلیف را می‌گیرد.

«لوكان»، این تکلیف «متعلقا في الواقع»، یعنی في الواقع متعلق به اکثر باشد، این انحلال مانع از تنجز است. «فاسد» خبر آن توهم است. این توهم فاسد قطعاً دو تا اشکال دارد: 1 - «لاستلزام الانحلال المحال»، انحلال مستلزم محال است. مراد از محال یعنی خلف فرض. چرا؟ «بدهاة توقف لزوم الأقل فعلا»، اقل اگر بخواهد بالفعل لازم باشد یا لنفسه یا لغيره. یا نفسی یا غیري، توقف دارد وجوب اقل «إما لنفسه أو لغيره على تنجز التكليف مطلقا»، که تکلیف به نحو مطلق، مطلق را آخوند معنا می‌کند، «و لو كان متعلقا بالأكثر». شما اگر بخواهید بگویید اقل چه وجود نفسی چه غیري، اگر بخواهیم به این نحو ما اقل را واجب بدانیم این متوقف است بر اینکه تکلیف به نحو مطلق منجز باشد.

به نحو مطلق یعنی و لو اینکه متعلق به اکثر باشد. و الا اگر از اول بگوییم نه تکلیف متعلق به اکثر منجز نیست پس وجوب اقل می‌شود وجوب نفسی. اگر ما بخواهیم بگوییم اقل چه نفسی چه غیري واجب هست این متوقف است بر اینکه تکلیف مطلقا منجز باشد. این از یک طرف که این یک طرف قضیه است. حالا می‌فرماید «قلو كان لزومه كذلك»، كذلك یعنی بنحو مطلق، «مستلزما لعدم تنجزه إلا إذا كان متعلقا بالأقل»، مستلزم عدم تنجز تکلیف مگر آنجائی که متعلق به اقل باشد، این «كان خلفا»، یعنی خلف فرض می‌آید. فرضی که شما شکل کردید چیست؟ می‌گویید تکلیف اقل چه نفسی چه غیري. این چه نفسی چه غیري، متوقف بر این است که تکلیف مطلقا منجز باشد. انحلال متوقف بر این است که تکلیف مطلقا منجز نباشد. این خلف وعده

می‌شود.

اشکال دوم، «مع» که بعضی‌ها گفتند این تفصیل از اشکال اول است اما خیلی از مشحین و شرّاء هم می‌گویند این اشکال دوم است. این تناقض لازم می‌آید. «أنه يلزم من وجوده عدمه»، عدم انحلال، چرا؟ «لاستلزامه عدم تنجز التكليف على كل حال»، علی کل حال یعنی به نحو مطلق؛ که اگر تکلیف به نحو مطلق منجز نباشد، مستلزم عدم لزوم اقل مطلقاست. اگر اقل مطلقا لازم نباشد مستلزم عدم انحلال است. ببینید از این طرف قضیه که بیایم، انحلال مستلزم لزوم اقل مطلقاست. می‌گوییم انحلال مستلزم این است. اگر شما بگویید تکلیف مطلقا منجز نیست نتیجه این می‌گیرید که اقل مطلقا واجب نیست. لزوم ندارد. اگر هم اقل مطلقا لزوم نداشت معنایش این است که انحلال در کار نیست.

پس لازم می‌آید از انحلال عدم انحلال. چون انحلال مستلزم عدم تنجز تکلیف مطلقاست. در حالی که طبق این راهی که رفتیم لزوم اقل مستلزم تنجز تکلیف مطلقاست. «لمستلزم لعدم لزوم الأقل مطلقا المستلزم لعدم الانحلال و ما يلزم من وجوده عدمه محال»، آنی که از وجودش عدم می‌آید محال است آن وقت اینجا یک به عنایة الاصول مراجعه کنید. البته بحث‌های دقیقی اینجا هست. عنایة در همین خط جلوی مرحوم آخوند را گرفته است. این که اقل توقف دارد بر تنجز تکلیف مطلقا، این را گفته یعنی چه، گفته اقل لزومش توقف بر علم اجمالی فقط دارد این که تکلیف مطلقا منجز باشد، اگر مطلقا منجز باشد، دیگر محل بحث نمی‌شود.

ما از اول یک تکلیف اجمالی فعلی در اینجا داریم، نمی‌دانیم آن تکلیف منحصر به اقل است یا در ضمن اکثر و اکثر هم لازم است. اینجا را اشکال کرده است. «نعم»، این نعم مربوط به اقل و اکثر استقلالی است. «إنما ينحلّ»، در یک جا ما انحلال را قبول می‌کنیم، «إذا كان الأقل ذا مصلحة ملزمة»، یعنی یک مصلحت مستقلة و ملزمة، این مستقلة هم اضافه کنید که مطلب روشن‌تر بشود. «فإن وجوبه حينئذ يكون معلوما له» وجوب اقل معلوم می‌شود، «وإنما كان الترديد لاحتمال أن يكون الأكثر ذا مصلحتين»، تردید از باب این است که اکثر دارای دو مصلحت باشد یا دارای یک مصلحت اقوای ملزمة باشد اقوای از مصلحت اقل. «أو مصلحة أقوى من مصلحة الأقل فالعقل في مثله وإن استقل بالبراءة بلا كلام»، عقل استقلال به برائت نسبت به اکثر دارد. «الآ» آن این فرض «خارج عما هو محل النقض والإبرام في المقام»، محل نقض در اقل و اکثر ارتباطی است این مورد در اقل و اکثر غیر ارتباطی است.

«هذا»، یعنی این دلیل اول برای احتیاط، «مع»، دلیل دوم است «أن الغرض الداعي إلى الأمر»، غرض «لا يكاد يحرز إلا بالأكثر»، در ضمن اکثر احراز می‌شود، البته «بناء على ما ذهب إليه المشهور من العدلية من تبعية الأوامر والنواهي للمصالح والمفاسد»، مصالحش در مأمور به مفاسدش در منهی عنه، این یک مطلب و بناء بر اینکه واجبات شرعیة الطافی در واجبات عقلیه است. یکی از واجبات عقلیه قرب الی الله است. عقل می‌گوید قرب الی المولی واجب است. شارع می‌آید می‌گوید: الصلاة مقرب بها، الصوم مقرب، لذا لطف می‌شود، «في المأمور به والمنهي عنه و كون الواجبات الشرعية ألطافا في الواجبات العقلية و قد مرّ»، در بحث تعبدی و توصلی، «اعتبار موافقة الغرض و حصوله عقلا في إطاعة الأمر و سقوطه»، سقوط امر، یعنی اگر امر بخواهد ساقط بشود باید غرض را موافقت کنیم. «فلا بد من إحرازه»، احراز غرض، «في إحرازها»، در احراز اطاعت، «كما لا يخفى» البته این نکته را اینجا دقت کنید به بحث تعبدی و توصلی مراجعه کنید آنجا عکس این بود آنجا فرموده بودند «فلا بدّ في اعتبار قصد الاطاعة موافقت الغرض»، اینجا می‌گوید در اعتبار غرض قصد اطاعت معتبر است این تقریبا عکس آن مطلب است، دقت بفرمایید.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين